

## درخشش زبان و واژگان فارسی در شعر اُعشی اکبر

نیره نظریا\*

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۳۱

محمد جنتی فر\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۶

سیداکبر غضنفری\*\*\*

### چکیده

ایران و پادشاهان فارس چون یکی از تمدن‌های باستان و قدیم کره خاکی به حساب می‌آیند، توانسته‌اند نظر ملت‌های مختلف از جمله اعراب را به خود جلب نمایند و اُعشی اکبر که شیفته این تمدن و رفتار فارس‌ها شده بود با رفت و آمد و مدح و وصف پادشاهان و بزرگان ایرانی چون کسری انوشیروان و شاهپور، جای خود را در دستگاه حکومتی و دربار فارس‌ها باز کرد و شعرش سرشار از واژه‌های فارسی شد که وی از فارس‌ها به عاریت گرفت و نحوه نگارش و انشاء آن الفاظ هم عیناً مانند همانی بود که در میان فارس‌ها متداول بود. این تحقیق که در نوبه خود یکی از مقالات خاص در حوزه ادبیات تطبیقی و آن هم تطبیق در میان دو زبان فارسی و عربی، بر آن است تا با ذکر واژگان فارسی در میان ابیات شعری به جای مانده از اُعشی، آن‌ها را بیان و درخشش زبان فارسی را در دیگر زبان‌ها مخصوصاً زبان عربی نشان دهد.

**کلیدواژگان:** زبان فارسی، عصر جاهلی، میمون بن قیس تغلبی، شعر عربی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

mjanatifar@yahoo.com

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم.

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

\*\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

نویسنده مسئول: محمد جنتی فر

## مقدمه

در عصر جاهلی کمتر شاعری بر فرهنگ و تمدن ملل مختلف علاقه نشان داده است به جز *عشی/کبر* که برای آشنایی با فرهنگ و زبان دیگر ملل و در کنار آن با وصف بزرگان و پادشاهان فارس و حیره و بدست آوردن ثروت به سرزمین‌های همجوار سفر کرد و از فرهنگ‌های مختلف آگاهی یافت. *میمون بن قیس*، شاعری است که هم از فرهنگ عربی بهره برد و هم از شیوه زندگی همسایه‌های مجاور به ویژه ایرانیان کمال بهره را برد. وی از جمله شاعرانی است که تصویری از تمدن‌های مختلف را در شعر خود به تصویر کشید و از آداب و رسوم مختلف از جهت خیال، واژگان، موسیقی و... کسب فیض نمود.

از میان شاعران جاهلی، هیچ اثری به اندازه *عشی* بر کلمه‌های فارسی، نام‌های ایرانی، و اشارت‌های متعدد به نام و سمت پادشاهان ایران و امیران حیره اشraf نداشته است. او تنها در قصیده ۵۵ دیوان خود که مشتمل بر ۴۱ بیت است، ۲۲ کلمه فارسی به کار برده است. کلمات فارسی آنقدر در شعر او زیاد است که علماء ناقد، یکی از نقدهایی که بر او گرفته‌اند، استعمال همین کلمات فارسی است.

این شاعر همچنین در دو حالت جنگ (جنگ ذو قار) و صلح با ایرانیان در ارتباط بوده است. او در کلام موزون خود، چندین بار به نبرد اعراب با ایرانیان مثل "نبرد ذو قار" اشاره داشته است. وی همچنین در قصیده‌ای، از پیروزی خود بر خسرو پرویز سخن رانده و در بیتی از آداب رزم و جنگ آوری فارسیان می‌گوید که دلاوران و بزرگ زادگان و گران مایگان عجم، مروارید بر گوش می‌بندند و با تیر و کمان (نشاب) می‌جنگند و عرب‌ها با شمشیر. او همچنین در ابیاتی با ذکر نام پادشاهان ایرانی چون ساسان و کسری و وصف وسایل عیش و نوش آن‌ها، زندگی آن‌ها را ناپایدار دانسته و شراب کهنه و گل زنبق را خواست ایرانیان و پادشاهان آنان برمی‌شمارد. این شاعر با بهره‌گیری از نام‌های خاصی چون اسفند، خسروانی، بربط، عود، صنج، سوسن، طنبور، یاسمن، شاهسفرم، اسفنج، زنجبیل و... توانست معروف‌ترین شاعر عرب در زمینه بهره‌گیری از واژه‌های فارسی در اشعار خود شود. این مقاله بر آن است تا با بررسی واژه‌های فارسی در دیوان شعری *میمون بن قیس (عشی/کبر)*، بازتاب حضور این واژگان را در شناسنامه

ادبی (دیوان شعر) این شاعر عرب عصر جاهلی نشان داده و بر این نکته نیز تکیه دارد که بهره مندی اعراب از فرهنگ ایرانیان خیلی بیش‌تر از بهره‌گیری ایرانیان از فرهنگ و واژگان عربی در عصر قبل از ظهور اسلام و حتی بعد از ظهور اسلام، بوده است.

محوری‌ترین و اساسی‌ترین منبع در زمینه استندهای شعری بر شعر/اعشی/اکبر، دیوان شعری این شاعر عرب جاهلی است، که مشتمل بر ۲۲۴۳ بیت می‌باشد که بیش‌تر از ۱۰۰ واژه آن، فارسی است و به طور قطع می‌توان گفت که در میان آثار ادبی جاهلی، هیچ اثری به اندازه دیوان وی، بر کلمه‌های فارسی، نام‌های ایرانی، اشارت‌های متعدد به نام پادشاهان ایران زمین و بزرگ زادگان ایرانی، اشاره نداشته است. هرچند ممکن است، بعضی از افراد، اشعار شعرای عرب-مخصوصاً قبل از اسلام و دوره اسلامی- را جعلی و نامعتبر بدانند، با این وجود این مسأله نتوانسته است از ارزش‌های ادبی، تاریخی، لغوی و زبان‌شناسانه آن‌ها بکاهد.

با این مقدمه می‌توان گفت: «الشعر دیوان العرب»؛ عبارتی که از گذشته در خصوص شعر عربی گفته شده است. این عبارت تاریخ و ایام عرب را حفظ کرده و افتخارات عرب‌ها، جنگ‌ها، و عادات و رسوم آن‌ها را به تصویر می‌کشد. شعر عرب و علی‌الخصوص شعر عصر جاهلی معیاری شد که نحوی‌ها بر اساس آن قواعد نحوی را بنا نمایند؛ به گونه‌ای که زبان‌شناسان، بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف شبه جزیره عربستان را طی می‌کردند تا بهترین و فصیح‌ترین واژه‌ها را از اشعار به جای مانده آن عصر، برگزینند، به گونه‌ای که در دوره‌های بعدی افرادی چون ابوالعلاء معری، الأزهري، عیسی بن عمر و... زیاد به ذکر و یادآوری آن‌ها پرداخته‌اند.

بسیاری از شعرای عرب جاهلی مانند علقمة بن فحل، نابیعة ذبیانی، سلامة بن جندل، عبید بن ابرص، میمون بن قیس تغلبی معروف به اُعیسی اکبر و... در نزد پادشاهان و امرای عرب جایگاه خاص و معروفیت ویژه‌ای داشتند که در کتاب‌های تاریخی و حکایات و داستان‌های اعراب به آن‌ها اشاره شده است (بروکلمان، ۱۹۶۸، ج ۱: ۹۷) البته در میان آن‌ها بودند شاعرانی که نه‌تنها در دربار اعراب بلکه در دربار پادشاهان غیر عرب چون ایران و حیره نیز رفت و آمده‌ای داشتند. از میان آن‌ها اُعیسی اکبر معروف‌ترینشان بود

که خود شاعر نیز در دیوانش بر این مدعا اذعان داشته است (محمدحسین، ۱۹۵۰: قصیده ۴: بیت ۵۶-۵۷).

### پیشینه بحث

در خصوص تأثیر زبان فارسی در شعر/اعشی به عنوان شاعری جاهلی، و به طور کلی در میان آثار عرب جاهلی، تا کنون تحقیقی با این موضوع و محوریت فوق که موضوع این پژوهش است، کاری انجام نگرفته. اما، کتابی با نام «کتاب شعر اعشی» نوشته دکتر شوقی ضیف و ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو تألیف شده که مشتمل بر ترجمه مجموعه اشعار این شاعر است. همچنین، کتاب «دیوان الأعشی» نوشته دکتر محمد محمد/مین. و نیز مقالاتی با عنوان «نقش زبان فارسی در عربستان قبل از اسلام»، نوشته توردی بردی یو/ و نیز «عجم مقدم‌تر از عرب است» بدون نام نویسنده، تألیف شده، ولی مقاله و یا کتابی که اشاره مستقیم به موضوع درخشش زبان و واژه‌های فارسی در شعر اعشی اکبر داشته باشد، تا کنون چاپ، نوشته و یا گردآوری نشده است.

جالب است بر این نکته نیز اشاره شود که در میان آثار ادبی عربی خارج از ایران نیز، تا کنون مانند این موضوع، شخصی یا نهاد و مرکز علمی آموزشی کار تحقیقاتی اعم از کتاب یا مقاله و امثال این موارد را چاپ و نشر ننموده است و این پژوهش به نوبه خود می‌تواند کار تحقیقاتی جدیدی باشد.

### ۱. ابزارهای موسیقی

**بربط:** یک واژه فارسی است که از دو واژه "بر" به معنی سینه و پهلوی و "بط" به معنی کلنگ ساخته شده است.

نخستین کسی که در میان عرب‌ها بربط نواخته است، نصر بن حارث بن کلدی است که زدن این سازها را در ایران آموخته و پس از بازگشت به حجاز نواختن بربط را در آنجا رواج داده است. نام دیگر این ساز عود است و مهم‌ترین سازها در موسیقی عربی به حساب می‌آید.

در دیوان اعشی نیز این واژه چندین جا به کار رفته است و به معنای ساز است.

النای نرمه و برربط ذوبحة  
والصنج يحكى شجوه أن يوضعا  
(محمد محمدحسین، ۱۹۵۰: قصیده ۸۰ بیت ۴)  
و بربطننا معمل دائم  
فقد كاد يغلب إسكارها

(همان: قصیده ۶۴ بیت ۲۳)

زیر: نازک‌ترین صدا در سازهای تاردار است. واژه‌ای فارسی که وارد در زبان عربی شده است و /عشی آن را در اشعار خود به کار برده است:

وثنی الكفّ علی ذی عتبٍ  
یصلُ الصّوتُ بذی زیرٍ أبح  
(همان: قصیده ۳۶ بیت ۴۵)

سنج: واژه سنج که بعضی‌ها آن را نام دیگر "صنج" می‌نامند، سازی است از خانواده آلات موسیقی ضربی و مخفف کلمه "سرنج" که در جشن‌ها و بازی‌ها به همراه دهل و نقاره می‌نوازند. سنج به معنی دو صفحه فلزی است که با نواختن آن‌ها به یکدیگر آواز تولید می‌شود و در عربی "صنج" و "سنج" هر دو به کار رفته است که در دیوان /عشی بیش‌تر به صورت "صنج" آمده است.

وَمُسْتَجِيبٍ تَخَالُ الصَّنَجُ يُسْمِعُهُ  
إِذَا تُرَجَّعُ فِيهِ الْقَيْنَةُ الْفُضْلُ  
(همان: قصیده ۶ بیت ۴۲)

وَمُسْتَقُّ سِينِينَ وَوَنٌّ وَبَرَبَطٌ  
يُجَاوِبُهُ صَنْجٌ إِذَا مَا تَرْتَمَا  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۱۱)

تَرَى الصَّنَجَ يَبْكِي لَهُ شَجْوَهُ  
مَخَافَةَ أَنْ سَوَفَ يُدْعَى بِهَا  
(همان: قصیده ۲۲ بیت ۲۲)

طَنَابِيرَ حَسَانٍ صَوْتِهَا  
عِنْدَ صَنْجٍ كَلَّمَا مُسَّ أَرْنَ  
(همان: قصیده ۷۸ بیت ۱۵)

وَإِذَا الْمُسْمِعُ أَفْنَى صَوْتَهُ  
عَزَفَ الصَّنَجُ فَنَادَى صَوْتٌ وَنْ  
(همان: قصیده ۷۸ بیت ۱۶)

در زبان عربی «صناجة» به معنی رفاص نیز به کار رفته است چراکه رفاصان در هنگام رقص سنج‌های کوچکی به دست می‌بستند تا با آن تولید صدا کند؛ و نیز به معنی

خود صنج که یکی از آلت‌های موسیقی است، به کار رفته است. که نمود در این بیت  
اعشی اکبر دارد:

وَمُسْمِعَاتٍ وَصَنَاجَةٍ      تُقَلِّبُ بِالْكَفِّ أوتارَهَا

(همان: قصیده ۶۴ بیت ۲۲)

**طنبور:** این واژه از "تنب" به معنی برآمدگی و واژه "تنبان" به معنی سرین پوش و تنبک ساز مشهور است. این ساز، از خانواده آلات موسیقی رشته‌ای است که قدمتش به روزگاران بسیار دور می‌رسد و نام آن نیز به مرور زمان تغییر شکل یافته است. همانگونه که در زبان عربی، نام این واژه "کنار" و "صنطیر" بوده و بعد از اسلام و به تکامل رسیدنش تبدیل به «سنتور» امروزی شد (علی ملاح، ۱۳۷۶: ۴۰۶-۴۱۲):

طَنَابِيرَ حَسَانٍ صَوْتُهَا      عِنْدَ صَنْجٍ كَلَّمَا مُسَّ أَرْنَ

(همان: قصیده ۷۸ بیت ۱۵)

**مستق:** یکی دیگر از ابزارهای موسیقی فارسی مستق در زبان عربی و مشتت در زبان فارسی، که به معنای آرشه نیز هست. ابزاری که به انگشت می‌کنند و با آن بر روی تارها می‌زنند و تولید صدا می‌کند.

وَمُسْتَقٌ سِينِينَ وَوَنٌّ وَبَرِبَطٌ      يُجَاوِبُهُ صَنْجٌ إِذَا مَا تَرَمَّما

(همان: قصیده ۵۵ بیت ۱۱)

**نای نرمة:** یکی دیگر از ابزارهای موسیقی فارسی نای نرمة است که در کنار بربط نواخته می‌شده است، و اینگونه در دیوان / عشی آمده است:

النَّاي نرمة و بربط ذوبحة      والسنج يحكي شجوه أن يوضعا

(محمد محمدحسین، ۱۹۵۰: قصیده ۸۰ بیت ۴)

**جلّسان:** این کلمه معرب کلمه گلستان است در زبان فارسی. که از "گل" به علاوه "ستان" تشکیل شده است. این واژه را اینگونه / عشی در شعرش آورده است:

لَنَا جُلَّسَانٌ عِنْدَهَا وَبَنَفَسَجٌ      وَسَيْسِينَبْرٌ وَالْمَرَزَجُوشُ مُنَمَّمَا

(همان: قصیده ۵۵ بیت ۸)

**ون:** "ون" نیز یکی دیگر از ابزارهای موسیقی فارسی است که با انگشت نواخته می‌شود و در زبان فارسی به "ونج" نیز معروف است. در دیوان / عشی به این شکل آمده است:

وإذا المسمع أفنى صوته  
عزف الصنج فنادی صوت ون  
(همان: قصیده ۷۸ بیت ۱۶)

## ۲. نام گل‌ها و گیاهان خوشبو

**آس:** اصل این کلمه به زبان سانسکریت است و به معنی ریحان و بوی خوش است.  
وآس وخیری ومرو وسوسن  
إذا کان هنزمن ورحت مخشما  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۹)

**بنفسج:** به معنی گل بنفشه است. گیاهی زیبا و بنفش رنگ که در هم درمان  
بیماری‌ها از آن استفاده می‌شود و هم در روغن گیری به کار می‌رود و بسیار گیاه  
پرفایده‌ای است.

لَنَا جُلْسَانٌ عِنْدَهَا وَ بَنَفْسَجٌ  
وَسَيِّبِنَبْرٌ وَالْمَرْزَجُوشُ مُنْمَمًا  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۸)

**الْجُلُّ:** به معنای کلمه گل است. که در «قاموس محیط» فیروزآبادی نیز به معنای  
گل به کار رفته است، و البته در زبان فارسی باستان خود جل به ضم جیم و لام نیز  
آورده شده است.

**یاسمین:** نام گلی است با رنگ‌های سفید، قرمز و زرد. که در دیوان اَعشى به نام  
القاصب و جمعش القصاب نیز به کار رفته است.

وشاهدنا الجلل والیاسمید  
بن والمسّمعات بقصّابها  
(عبدالعزیز بقوش، بی تا: ۳۵۶)

وشاهسفرم والیاسمین ونرجس  
یصبّحنا فی کل دجن تغیمما  
(محمد محمدحسین، قصیده ۵۵ بیت ۱۰)

**زنبق:** نام دیگر این گل سوسن است. کلمه‌ای کاملاً ایرانی و فارسی.

وإذا تقوم المسک أصورة  
والزنبق الورد من أردانها شمل  
(همان: قصیده ۶ بیت ۱۳)

وکسری شهنشاه الذی سار ملکه  
له ما اشتهی راح عتیق وزنبق  
(همان: قصیده ۳۳ بیت ۶)

**سیسنبر:** گیاهی خوش بو و مفید، که در زبان پهلوی به آن نعناع گفته می‌شده است.  
لنا جَلَسان عندها وبنفسج و سیسنبر والمرزنجوش منمنما

(همان: بیت ۸)

**شاهسفرم:** این گل نامش تشکیل شده از دو کلمه "شاه" یعنی پادشاه و ملک و "سفرم" بوی خوش که روی هم به معنای بوی خوش شاهی است. **شاهسفرن:** این واژه نیز نام گیاهی خوشبو هست. در دیوان/عشی به این گیاه نیز اشاره‌ای شده است.  
وعلال وظلال بارد و فلیج المسک والشاهسفرن

(همان: قصیده ۷۸ بیت ۱۳)

**فصافص:** این کلمه جمع کلمه "فصفه" است، و نوعی یونجه است که در فارسی آن را اسپست می‌نامند. در شعر/عشی به معنای گیاه خودرویی است که در کنار درختان نخل می‌روید.

ألم تر أن العرض أصبح بطنها نخيلاً وزرعاً نابتاً وفصافصاً  
(همان: قصیده ۱۹ بیت ۲۴)

**قندید:** به معنای گیاهی که از آن شراب می‌گیرند.

تخالط قنديداً ومسكاً مختماً ببابل لم تعصر فجاءت سلافةً  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۵)

**مرزنجوش:** این گیاه تشکیل شده از دو واژه "مرزن" به معنای موش و "کوش" به معنای گوش. گیاهی که شبیه به گوش موش است.

لنا جَلَسان عندها وبنفسج و سیسنبر والمرزنجوش منمنما  
(همان: بیت ۸)

**خیری:** گیاهی است که در زبان فارسی بعضی‌ها معنای آن را گل می‌خک می‌نامند. با رنگ‌های متعدد و دارای فواید بسیار که هم در آرایش و هم در درمان بیماری‌ها از آن استفاده می‌شود.

وأس وخیری ومرو وسوسن إذا كان هنزمن و رحت مخشما  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۹)



**مرو:** گیاهی خوشبو است که به صورت خودروی در کنار رودخانه‌ها و آب‌های جاری می‌روید، و اصل این کلمه از زبان پهلوی وارد زبان فارسی شده است و از زبان فارسی وارد بر زبان عربی شد.

**مسک:** گیاه یا نافه‌ای خوشبو است که از ریشه و ناف آهوپی می‌گیرند. دارای رنگ سیاه ولی عطری بسیار زیبا و فریبنده است که در شعر/عشی اینگونه به آن اشاره شده است:

ورادعةً بالمسک صفراء عندنا      لجسّ الندامی فی ید الدرّ مفتق

(همان: قصیده ۳۳ بیت ۲۰)

**ملاّب:** یا همان گلاب. عطری خوشبو است که از گلی خاص گرفته می‌شود. این کلمه تشکیل شده از دو واژه "مل" یعنی گل و "لاب" که با هم گلاب معنا می‌شود.

کالحقة الصّفاء صا      ک عبیرها بملائها

(همان: قصیده ۳۹ بیت ۳۲)

**اسفنت:** نام گیاهی است بیابانی که آن را در آتش می‌اندازند و می‌سوزانند. برای ضد عفونی کردن محیط و از بین بردن مرض از آن استفاده می‌شود. دارای دانه‌های محکم ولی کوچک است. در دیوان/عشی این کلمه به صورت "إسفنت" و "إصفنت" نیز به کار رفته است.

وكانّ الخمر العتیق من الإسفن      ط ممزوجةً بماءٍ زلال

(همان: قصیده ۱ بیت ۱۵)

### ۳. نام شراب و وسایل طرب

**إبریق:** این واژه به معنای ظرف سفالی یا فلزی است دارای دهانه و دسته و لوله که از آن می‌ریزند. این واژه در فارسی با نام دلو، سطل، طاس حمام نیز استعمال می‌شود. این واژه در شعر/عشی به معنای ظرف نگهداری شراب یا آب مصفا و گوارا است:

ذات غور ما تبالی یومها      غرف الإبریق منها والقح

(همان: قصیده ۳۶ بیت ۳۶)

**باطیة:** کوزه کوچکی است که شراب را در داخل آن نگه می‌دارند. دارای شکمبه‌ای بزرگ و پهن و گردنی باریک و نازک مانند نی است. / عشی اینگونه در دیوانش آن را آورده:

من زقاق التجر فی باطیةٍ  
جونوة حاریة ذات روح  
(همان: قصیده ۳۶ بیت ۳۵)

**حانوت:** در دیوان اعشی به معنای دکانی که در آن جا شراب می‌فروشند.  
وقد غدوت إلی الحانوت یتبعنی  
شاو مشلّ شلولّ شلشلّ شول  
(همان: قصیده ۶ بیت ۳۷)

**خندریس:** نام شرابی قدیمی و کهنه است که به شراب هفت ساله چهل ساله معروف می‌باشد. هر قدر شراب بماند، بر قدمت و ارزش آن افزوده می‌گردد.  
فأصبحت ودّعت لهو الشّبا  
ب والخنـدریس لأصحابها  
(همان: قصیده ۲۲ بیت ۲۴)

**دیسق:** سفره‌هایی از نقره که در مراسم بزم و شراب و لهو لعب برای مهمانان پهن می‌شد و با همین معنا/عشی در شعرش آورده است:  
و حورّ کأمثال الدّمی و مناصفّ  
وقدرّ وطبّاخّ وصاعّ و دیسق  
(همان: قصیده ۳۳ بیت ۱۱)

#### ۴. القاب و نام پادشاهان و بزرگان فارسی

**دهقان:** معرب دهگان است. گویند دهگان در اصل ده خان بزرگ و رئیس ده بوده است (ادی شیر، ۱۳۸۶: ۱۰۷). در دیوان/عشی دهقان به معنای تاجر و بزرگ زاده هم هست. در شعر/عشی منظور از دهقان قیس بن معدیکرب است، و این لفظ از عصر ساسانی وارد زبان عربی دوره جاهلی شد.

عدّ هذا فی قریضٍ غیره  
واذکرن فی الشّعـر دهقان الیمن  
(محمد محمدحسین، ۱۹۵۰: قصیده ۷۸ بیت ۲۳)

**سمسار:** به معنای شخص واسطه میان خریدار و فروشنده است، و در شعر/عشی نیز به همین معنا آمده است:

وأصبحت لا أستطيع الكلام      سوى أن أراجع سمسارها

(همان: قصیده ۶۴ بیت ۱۲)

**شاهنشاه:** این لفظ تشکیل شده از دو کلمه "شاه" و "شاه" به معنای ملک الملوک و شاه شاهان. بزرگ‌تر از این شاه شاهی وجود ندارد و همین معنایی است که اَعشى أكبر در شعرش آورده است.

وكسرى شهنشاه الذى سار ملكه      له ما اشتهى راح عتيق و زنيق

(همان: قصیده ۳۳ بیت ۶)

**سَاهِبُور:** این کلمه از دو کلمه "شاه" و "بور" یعنی ابن تشکیل شده است. در شعر اَعشى منظور از کلمه سَاهِبُور، شاهبُور بن هرمز است.

أقام به شاهبُور الجنو      د حولین تضرب فيه القدم

(همان: قصیده ۴ بیت ۶۱)

**غرنيق:** جمع کلمه غرائق است. و آن به معنای جوانان زیبا روی سفید چهره است. که در جنگ آوری، بخشندگی، بذل و بخشش یکتا و تک هستند.

إنى امرؤ من عصبه قيسيّة      شمّ الأنوف غرائق أحشاد

(همان: قصیده ۱۶ بیت ۲۴)

**قطوط:** این کلمه جمع "قطط"، و واژه‌ای فارسی است و به معنای نویسنده و کسی

که مال را بین نیازمندان تقسیم می‌کند. در شعر اَعشى اینگونه آمده است:

ولا الملك النعمان يوم لقيته      بإمّته يعطى القطوط ويأفق

(همان: قصیده ۳۳ بیت ۱۳)

## ۵. انواع لباس‌ها و پارچه‌ها و جواهرات گرانبها

**ياقوت و زبرجد:** دو تا از جواهرات گرانبها که لباس و کلاه پادشاهان و بزرگان فارس به کار می‌رفته است، و بعدها در قالب نگین انگشتر و گردنبند اشراف و بزرگان نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

وجلّ زبرجدة فوقه      وياقوتة خلت شيئاً نكيراً

(همان: قصیده ۱۲ بیت ۲۲)

**دخارص:** جمع کلمه "دخرص" است. نوعی پارچه که در کنار پارچه‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد، و این واژه را/عشی در شعرش اینگونه آورده است:  
قوافی أمثالاً یوسّعن جلدہ      کما زدت فی عرض القمیص الدّخارصا  
(همان: قصیده ۱۹ بیت ۱۸)

**دمقس:** به معنای حریر سفید و نرم است.  
وخذاً آسیلاً یحدر الدّمع فوقه      بنان کهدّاب الدّمقس مخضّب  
(همان: قصیده ۳۰ بیت ۱۲)

**أرنج:** پارچه پوستی سیاه رنگ.  
**دیابوذ:** پارچه‌ای که از آتش تافته و درست شده است. در بیت شعری از/عشی اینگونه آمده است که:  
علیه دیابوذ تسریل تحته      أرنج إسکافٍ یخالط عظلمّا  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۱۷)

**۶. کلمه‌های متفرقه ولی فارسی**  
**هنزمن:** مجمع و روز یا وعده گاهی که در کنار یکدیگر جمع می‌شوند.  
وأس وخیری ومرو وسوسن      إذا کان هنزمن ورحت مخشّما  
(همان: قصیده ۵۵ بیت ۹)  
**سربال:** به معنای شلوار است و چیزی که بلند باشد و بدن را بپوشاند. که به معنای شال و روسری و شلوار هم مورد استفاده قرار گرفته است. /عشی در شعرش این کلمه فارسی را به معنای پیراهن بلند دانسته است:  
یسعی بها ذو زجاجاتٍ له نطفٌ      مقلّصٌ أسفل السّربال معتمل  
(همان: قصیده ۶ بیت ۴۱)

**سنبک:** جمع این کلمه "سناپک" است.  
ولقد أرجل جمّتی بعیشةٍ      للشرب قبل سنابک المرتاد  
(همان: قصیده ۱۶ بیت ۱۹)

**جهنّم:** این کلمه کاملاً فارسی بوده و به معنای آتش است و محل ماندن انسان هایی است که از شیطان پیروی کرده‌اند. در شعر/عشی به عنوان لقبی برای پدر/عشی است: دعوت خلیلی مسحلاً ودعوا له جهنّم جدعاً للهجین المذمّم (همان: قصیده ۱۵ بیت ۴۳)

با توجه به اینکه تعداد کلمات فارسی در دیوان/عشی/اکبر بیش‌تر از این مقداری است که در این مقاله آورده شده و به دلیل اطاله کلام به همین حد کفایت می‌شود؛ ولی با مطالعه دقیق‌تر دیوان این شاعر عصر جاهلی می‌توان حتی بیش‌تر از این تعداد که ذکر شد واژه فارسی پیدا کرد که وارد زبان عربی شده است. ورود واژگان یک زبان به زبان دیگر را بایستی مدیون تمدن بالای فارس‌ها و روابط گسترده‌ای که با دیگر قبایل و سرزمین‌ها داشته‌اند، دانست.

### نتیجه بحث

وجود الفاظ عربی شده در شعر جاهلی، نقش بسیار مهمی در رشد زبان عربی داشته است و ورود واژگان فارسی در زبان عربی و آن هم به دلیل سفرهای پرچون و چرای/عشی/اکبر به سرزمین‌های فارس و حیره و دربار این مناطق، موجبات پیشرفت هرچه بیش‌تر زبان عربی را فراهم آورد. به گونه‌ای که شعرای عربی علاقه‌مند به زبان فارسی شدند و کم‌تر شاعر عربی در آن عصر و عصرهای بعد از آن می‌توان یافت که در دیوان شعری‌اش خبری از واژگان فارسی معرب نباشد. همانگونه که در متن مقاله آورده شد، الفاظ فارسی به کار رفته در دیوان/عشی بیش‌تر از ۸۰ کلمه است و این در حالی است که در دیوان دیگر شعرای عصر جاهلی و حتی دوره اسلامی، شاعری به اندازه وی نبوده است که بتواند به خوبی از این الفاظ در اشعارش استفاده کرده باشد و جالب‌تر این اینکه اعراب/عشی را به "صناعة العرب" می‌شناختند زیرا اولین فردی بود که از ابزارهای موسیقی فارسی مانند سنج، عود، بربط و... در شعرش آورده است و البته یک نوازنده ماهر سنج نیز بوده است. پس این سؤال که بهره‌مندی/عشی از الفاظ فارسی تا چه حد بوده است پاسخ داده شد که تا حدود بسیار زیادی/عشی نه‌تنها تحت تأثیر فرهنگ و

زبان ایرانی قرار داشته است بلکه به واسطه این بهره زیاد از زبان فارسی، در عصر خود و بعد از آن نیز در میان شاعران، ادب دوستان و زبان‌شناسان فارس و عرب معروف شد.



## کتابنامه

### قرآن کریم

الإصفهانی، أبو الفرج علی بن الحسین. ۱۹۷۴م، الأغانی، الطبعة الأولى، القاهرة: الهيئة العامة المصرية للكتاب.

آذرنوش، آذرتاش. ۱۳۷۴ش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.

بروکلمان، کارل. ۱۹۶۸م، تاریخ الأدب العربی، مترجم: عبدالحلیم النجار، الطبعة الثانية، مصر - القاهرة: دار المعارف.

الجمحی، محمد بن سلّام. ۱۴۰۲ق، طبقات فحول الشعراء، شرحه: محمود محمد شاکر، السفر الأول، الطبعة الأولى، جدة: دار المدنی.

شیر، آدی. ۱۳۸۶ش، واژه‌های فارسی عربی شده، مترجم: حمید طبیبیان، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ضیف، شوقی. ۱۹۶۰م، العصر الجاهلی، الطبعة السابعة، القاهرة: دار المعارف.

محمدحسین، محمد. ۱۹۵۰م، دیوان الأعشى الكبير میمون بن قیس، الطبعة الأولى، بیروت: انتشارات المكتب الشرقي للنشر و التوزيع.

ملاح، علی. ۱۳۷۶ش، فرهنگ سازها، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب سرا.

## Bibliography

The Holy Quran.

Al-Isfahani, Abu al-Faraj Ali bin Al-Hussein. 1974, Al-Aghani, First Edition, Cairo: Al-Hayat Al-Amat Al-Mesriyat Lelketab.

Azarnoosh, Azartash. 1995, Ways of Persian Influence in Pre-Islamic Arabic Culture and Language, First Edition, Tehran: Toos Publications.

Brockelman, Carl. 1968, History of Arabic Literature, Translator: Abdul Halim Al-Najjar, Second Edition, Egypt - Cairo: Dar Al-Maaref.

Al-Jamhi, Muhammad bin Salam 1402 AH, Classes of Poets, Commentary: Mahmoud Muhammad Shaker, First Journey, First Edition, Jeddah: Dar Al-Madani.

Shir, Adi. 2007, Persianized Arabic words, translated by Hamid Tabibian, first edition, Tehran: Amirkabir Publications.

Zeif, Shoghi, 1960, Al-Asr Al-Jaheli, Al-Tabaa Al-Sabea, Al-Cairo: Dar Al-Maarek.

Mohammad Hossein, Mohammad, 1950, Divan Al-Aashi Al-Kabir Mimun Bin Ghais, Al-Tabaat Al-Avali, Beirut: Publications of Al-Maktab Al-Sharghi Lelnashr and Al-Tozi.

Malah, Ali, 1997, culture creators, First edition, Tehran: Ketabsara Publications.

## **The brilliance of Persian language and words in the poetry Divan of Aashi Akbar**

**Nayyreh Nazaria:** PhD Student in Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Qom Branch

**Mohammad Janatifar:** Faculty member of Islamic Azad University, Qom Branch

mjanatifar@yahoo.com

**Seidakbar Ghazanfa:** Faculty member of Islamic Azad University, Qom Branch

### **Abstract**

Iran and the kings of Persia, as one of the ancient civilizations of the planet, have been able to attract the attention of various nations, including the Arabs. Aashi Akbar, who was fascinated by this civilization and the behavior of the Persians, by traveling and praising the kings and great Iranians such as Kasra Anoushirvan and Shahpour, opened his place in the government and court of the Persians and his poetry was full of Persian words that he borrowed from the Persians and the way of writing and composing those words was exactly the same as what was common among the Persians. This research, which in turn is one of the special articles in the field of comparative literature and the adaptation between the two languages of Persian and Arabic, aims to express and shine the Persian language in other languages, especially Arabic by mentioning Persian words among the verses of poetry left over from Aashi.

**Keywords:** Persian Language, Pre-Islamic era, Mimun bin Qais Toghlabi, Arabic Poetry.